

مسافرت در قطار راه آهن و استفاده از وقت .



پندیت جواهر لعل نهرو با خواهر عزیزش هنگام مسافرت باروپا .

در قطار راه آهن

بقلم جواهر لعل نهرو

میکند سفر را برایم مطبوع میسازد نه اینست که من دوستدار زحمتم که در درجه سوم مسافرت میکنم و نه اینست که بخصوص با درجه سوم مسافرت میکنم چون فضیلتی برای آن قائلم یا اصولی را رعایت میکنم . مهمترین علتی که مرا وادار میکند با ترن درجه سوم مسافرت کنم ملاحظه صرفه جوئی است . تفاوت کرایه اطاق درجه دوم و درجه سوم آنقدر زیاد است که تنها احتیاج بسیار شدیدی میتواند مرا ناچار کند تجمل مسافرت با درجه دوم را تحمل کنم . پیشتر از این یعنی ده دوازده سال پیش هنگام مسافرت زیاد چیز می نوشتم بخصوص نامه هائیکه بکارهای کنگره مربوط بود . در تجربیاتی که از قطارهای مختلف داشتم میزان قضاوت من در باره آنها این بود که در کدامیک بسهولت بیشتری میتوانم بنوشتن پردازم .

حالا عادت زیاد چیز نوشتن در ترن را ترك کرده ام شاید باین علت باشد که بدن من دیگر قابلیت انعطافیرا که داشت و میتوانست با لرزش و حرکات قطار بسازد از دست داده است . اما بیشتر از سفرهای خودم بسته کتاب همراه خود بر میدارم . همیشه بیش از آنچه خواندنش برایم ممکن است کتاب همراه میبرم ولی یک نوع راحتی خیال حس میکنم وقتی که می بینم در پیراهون خود کتاب دارم هر چند آنها را نخوانم .

این بار سفر درازی در پیش داشتم . می بایست بکراچی

دوستان اغلب از من می پرسند « کی کتاب میخوانی ؟ » زندگی من با فعالیتهای مختلف گرفته شده است که شاید بعضی از آنها سودمند و سودمندی بعضی دیگر مورد تردید است . وقتیکه اشتغالات سیاسی نامطبوع ایام جوانی ما را بمصرف میرساند و روزها و شبهای ما را از ما میگیرد ، انس گرفتن با کتاب و زیستن در محیط مصفای آن کار آسانی نیست در صورتیکه اگر وضع دیگری بود این اوقات را میتوانستیم صرف اشتغالات پر لذت تری کنیم . ولی باوجود این در همین زندگی تیره هم من میکوشم فرصتی در شب بدست آورم و کتابی را که هیچ رابطه با سیاست نداشته باشد بخوانم اما همیشه موفق نمیشوم . ولی بیشتر خواندن من در قطارهای راه آهن صورت میگردد و در اوقاتی که از این سو بآنسوی این سرزمین وسیع سفر میکنم . اطاق درجه سوم یا درجه متوسط ترن جای بسیار خوبی برای خواندن یا کار کردن نیست اما در این اطاقها همسفرهای من بمن مهربانند و اعضای قطار با ادب تمام رفتار میکنند بقسمی که تخفیفی در رنج سفر حاصل میشود و نمیتوانم گفت که من واقعا همه مشقات مسافرت را در اطاق درجه سوم حس کرده باشم .

هم اطاقهای من اصرار میکنند که من بیش از آنچه حق دارم جا داشته باشم و لطفهای بسیار دیگری که در حق من

بروم و پس از سفرهای هوایی که کرده بودم این مسافرت بنظم خیلی طویل و تقریباً نیمه از سفر اروپا می نمود. جمعه من پر از کتابهای مختلف بود. مسافرت را چنانچه عادت داشتم در درجه متوسط شروع کردم اما روز دیگر که لاهور رسیدم شنیدم که در راه گرد و خاک و گرمای شدیدی خواهیم داشت و این خبر عزم مرا سست کرد بطوریکه ناچار شدم خود را بدرجه دوم ارتقاء دهم. وقتی وارد جلگه سند شدیم باوجودیکه پنجره های ما بسته بود ابرهائی از غبار نرم از درز و رخنه پنجره ها وارد اطاق میشد و طبقاتی از خاک بر روی ما می نشست و هوا را چنان کثیف و سنگین میکرد که نفس کشیدن مشکل بود. دیدم که خوب کردم بدرجه دوم آمدم و وقتی بیاد اطاقهای درجه سوم میافتادم وحشت میکردم. من تحمل گرما و سایر مشقات را میتوانم کرد ولی تحمل گرد و خاک برایم مشکل است. در میان کتابهایی که در این سفر دراز میخواندم کتابی بود راجع به ادوارد ویلسون - ادوارد ویلسون مرد برجسته و فوق العاده بود. پیرندگان و حیوانات علاقه خاصی داشت و در اکتشافات قطبی 'اسکات' همراه او بود و هم با او جان سپرد. این کتاب هم از لحاظ موضوع برای من جالب بود و هم از این لحاظ که آنرا 'ا. جی. فریزر' بمن هدیه کرده بود. فریزر مدتها رئیس کالج آکیمتا در افریقای غربی بوده است و بنگاه او که با خلوص نیت و محبت نوع برپا شده بود از بهترین مؤسسات تربیتی افریقا است. ترن پیش می رفت و صحرائی زیگزار و نامهمان نواز سند از پیش ما می گذشت و من مطالبی در باره نواحی قطبی و نبرد دلاورانه انسان بر ضد عناصر و شجاعت انسانی که طبیعت زورمند را مقهور می سازد و طاقت و تحملیکه باور کردنی نمی نماید میخواندم. میدیدم که چگونه دوستان جانفشانی و از خود گذشتگی نشان داده 'چگونه خود را فراهوش کرده و در مواجهه با بزرگترین بدبختیهای که بتصور آید قیافه خود را خندان نگاه داشته اند. ولی تحمل این مشقات بچه منظور بوده است؟ تحمل این مصائب بمنظور نفعی نبوده است' نفع جامعه را نیز در نظر نداشته و حتی خدمت بعلم هم منظور آنها نبوده است. پس برای چه؟ تنها بعلمت دلآوری فطری انسان' بعلمت اینکه روح انسان هیچ گاه تسلیم نمیشود و پیوسته میخواهد

بالا تر و بالا تر رود و دعوتی را که ستارگان از او میکنند اجابت کند. ما عموماً ندای ستارگان را نمی شنویم اما خوشبختانه بگوش چند نفری این ندا میرسد و آنها نسل بشر را مفتخر میکنند. برای این عده زندگی مبارزه دائم است، سفری پر حادثه است و میزانیست برای سنجش ارزش آنها. من زندگی را تنها ماده ای می شمارم که باید روی آن قدرت روح را آزمویم. ادوارد ویلسون چنین کسی بود و خوب شد که وقتیکه بقطب جنوب رسیدند او و دوستانش برای خواب نهائی خود در این نواحی وسیع قطبی جائیکه شب بلند در پی روز بلند می آید و سکوت مطلق حکمفرماست آنها در آنجا خفته اند و یخها و برفهای بیکران در میانشان گرفته است و دست انسان این لوحه را در بالای سرشان بر افراشته است. کوشیدن، جستجو کردن، یافتن و تسلیم نشدن. قطبها تسخیر شده، سحراها اندازه گیری شده و کوههای بلند بانسان تسلیم شده اند. هر چند 'اورست' Everest هنوز سر بلند است که کسی بر فراز او بر نیامده ولی بالاخره در مقابل عظمت انسان خم خواهد شد زیرا در جبهه نحیف انسان نیروئیست که گرانه نمی شناسد و روحیست که با شکست بیگانه است. آنگاه چه باقی می ماند. زمین کوچکتر و کوچکتر میشود و انسان در آن عرصه برای حادثه جوئی نمی ماند. بما میگویند که بزودی پراوز کردن بقطبها میسر میگردد، تنها از کوهها بالا میروند، در قله جبال هتل های مجلل ایست که آنجا دسته های موزیک سکوت برف را درهم میشکنند، پیران صحبت میکنند و بریج بازی میکنند و جوانها که از آسایش بتنگ آمده اند بپهوده دنبال لذت میروند. اما باوجود اینها همه برای آنهاست که روح حادثه جوئی هست جهان وسیع هنوز با اشاره انانیرا که روح قوی و دلور دارند میخواند و ستارگان از میان آسمانها پر دلانرا دعوت میکند. وقتی حادثه جوئی و عرصه قدرت نمائی نزدیک ما و در دسترس ماست چه لازم بقطبها و یا بر کوههای بلند و یا در میان صحراهای بی آب و علف دنبال حادثه جوئی رویم. ببینید در زندگی ما و در جامعه ما چه اغتشاشی حکمفرماست. با آنکه فراهم کردن فراوانی و شادی و... دادن روح انسانی برای ما ممکنست ما در فقر و بینوائی

سبکتر و محکمتر از آلومینیوم

ساخت بمبهای آتشنا تنها یکی از موارد استعمال ماگنسیوم میباشد ولی امروزه در سازمان هوا پیمای که سبکی حائز اهمیت زیادی است وظیفه مهمی را به عهده دارد و در حقیقت ماگنسیوم سبکتر و هم محکمتر از آلومینیوم است. یکی دیگر از خواص مهم ماگنسیوم اینست که وقتی که با بعضی از فلزات دیگر ترکیب شود در برابر فساد (تحلیل) و زنگ زدگی مقاومت زیادی پیدا میکند و از اینرو ترکیبات مخصوصی از آن در ساختمان بدنه کشتیها و هوا پیمایهای دریائی بکار میرود.

در طی جنگ کنونی افزایش قابل ملاحظه ای در محصول فلزات سبک از قبیل آلومینیوم و ماگنسیوم بعمل آمده است. برای اینکه شما از اهمیت و بسیاری این افزایش آگاه شوید من بعضی از ارقامیکه در امریکا منتشر شده در اینجا نقل میکنم:

در سال ۱۹۳۲ محصول ماگنسیوم امریکا سالی یک میلیون پوند بود و ظرفیت پیش بینی شده در سال ۱۹۴۱، قبل از جنگ پرل هاربور Pearl Harbour بچهار میلیون پوند در سال بالغ میشد. از آن پس تاکنون این افزایش بچه میزانی رسیده و محصول کشور ما (یعنی انگلستان) در چه حدودی است جزو اسرار میباشد. ولی اگر چنانچه از تعداد حریق هائیکه در نتیجه حملات نیروی هوائی انگلیس در آلمان تولید میشود قضاوت کنیم اهمیت این افزایش بر ما معلوم میشود.

محصول آلومینیوم نیز خیلی زیاد تر شده ولی بمیزان افزایش محصول ماگنسیوم نیست. نتایج این قسمت بعد از جنگ بخوبی واضح و آشکار خواهد شد. دیگ و ماهی تاوه و کلیه ظروف مطبخ از ترکیبات آلومینیوم و یا ماگنسیوم ساخته خواهد شد. احتمال کلی میرود که برای مصرف منازل ترکیبات مختلفه این دو فلز نقره فام، که خطر زنگ زدن و لک شدن ندارند، جای آهن و فولاد را بگیرد. تغییرات و تبدلات زیادی در ساختمان ماشینها و موتور سیکلها احوادث خواهد شد و دوچرخه های آلومینیومی بجای اینکه جزء تجملات گرانبها محسوب شود، مثل دوچرخه های معمولی فولادی در دسترس عموم گذارده خواهد شد.

☆ میراثی که خدا میرساند ☆

اخیراً یکی از محصلین ایتالیائی بنام «ژوزف لاکوستا» برای تتبع در حال فلاسه ایتالیا در قرن هفدهم به کتاب خانه «واتیکان» رفت و کتاب خطی «رویژا» فیلسوف ایتالیائی را که مدتهاست از خاطره ها فراموش شده برای مطالعه تقاضا کرد. در میان اوراق این کتاب کاغذ پاره ای یافت که بر روی آن این خواننده میشد (از کسیکه این کاغذ را پیدا میکند خواهشمندم که به عدلیه رفته از اداره مخصوص پرونده دوسیه) ۱۰۲ L.I. رم را که تاریخ آن ۵ فوریه ۱۷۸۳ و دارای امضای De Revista است مطالبه کند) ژوزف لاکوستا بعدایه مراجعه کرد پس از چند ساعت گردش پرونده مذکور را که حاوی وصیت نامه «ریوستا» با لاک و مهر او مهور بود یافتند. بروی پرونده نوشته بود هرکس که کاغذ پاره مذکور را در دست داشته می تواند آنرا بکشد. پس از آنکه پرونده را کشودند معلوم شد که فیلسوف ایتالیائی دارائی خود را بکسی بخشیده است که در ضمن مطالعه نسخه خطی تألیف او کاغذ پاره را بیابد. میراث این فیلسوف در زمان خود او معادل مبلغی بوده است که امروز (۳۰۰،۰۰۰) لیره ایتالیائی ارزش دارد و این مبلغ هنگامت امروز بمحصل سابق الذکر میرسد.

نقل از مجله مهر -



بقیه صفحه ۱۸

گر سنگی میکشیم و در قید و بند بندگی روح ما چنان اسیر است که بدتر از روزگاران پیش است. بیائید قسمت کوچکی که بر عهده هر یک از ماست صمیمانه انجام دهیم تا اینکه افراد انسان در خور سیرائی شوند که بانها رسیده است و زندگی آنها از زیبایی و نشاط اکنده شود و روح آنها اوج گیرد. حادثه جوئی زندگی ما را می خواند و این بزرگترین حادثه جوئی هاست. صحرا را تاریکی پوشانیده است اما ترن سرعت بسوی مقصد معین خود پیش میرود. شاید انسانیت نیز همچنین پیش می رود. هر چند که شب تاریک است و هدف پنهان، بزودی روز خواهد رسید و بجای صحرا دریای مینا فام ما را تهنیت خواهد گفت.